

تحلیل سیاست خارجی آمریکا در قبال جنگ تحمیلی ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران* رهبر طالعی حور^۱، زهرا مبینی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۷

چکیده:

در چارچوب تداوم رقابت ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا، جنگ ۱۲ روزه تحمیلی رژیم صهیونیستی علیه ایران به منزله رخدادی تعیین کننده در بازتعریف الگوی مهار ایالات متحده قابل بررسی است. پرسش اصلی این مطالعه آن است که سیاست خارجی آمریکا در قبال این بحران بر کدام منطق راهبردی استوار بوده و چگونه با سازوکارهای مهار ایران در بستر نظم امنیتی - لیبرال غرب پیوند می یابد. این پژوهش با بهره گیری از چارچوب نظری واقع گرایی تدافعی، نظریه «موازنه تهدید» استفن والت و منطق «راهبرد مهار» و با استفاده از روش تحلیل توصیفی - تحلیلی مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی اسناد رسمی، مواضع دولت آمریکا و گزارش های اندیشکده های همچون رند و مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی انجام شده است. یافته ها نشان می دهد ایالات متحده این جنگ را نه صرفاً رویارویی نظامی میان دو بازیگر، بلکه بخشی از راهبرد کلان مهار ایران و حفظ برتری راهبردی رژیم صهیونیستی در معادلات قدرت منطقه ای ارزیابی کرده است. از منظر آمریکا، تهدید ایران ماهیتی چندبعدی دارد و علاوه بر جنبه های نظامی، شامل مؤلفه های ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی و فناوری محور است که می تواند موازنه قدرت را به زیان متحدان ایالات متحده آمریکا دگرگون سازد. بر اساس این ادراک تهدید، سیاست آمریکا ترکیبی از مهار مستقیم از طریق فشار دیپلماتیک، تحریم های اقتصادی و حملات محدود علیه زیرساخت های حساس ایران و مهار غیرمستقیم، شامل حمایت اطلاعاتی و نظامی از رژیم صهیونیستی و ائتلاف سازی منطقه ای بوده است. نوآوری پژوهش در آشکار سازی پیوند سه وجهی «ادراک تهدید»، «راهبرد مهار» و «موازنه تهدید» در تبیین سازوکار سیاست گذاری آمریکا نسبت به ایران است. در پایان، پیامدهای راهبردی این سیاست و محدودیت های ساختاری آن برای آینده امنیت منطقه ای بررسی شده است.

واژگان اصلی: ایالات متحده آمریکا، جمهوری اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی، موازنه تهدید؛ غرب آسیا؛ جنگ تحمیلی ۱۲ روزه.

* این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی انجام یافته از محل اعتبارات پژوهشی دانشگاه محقق اردبیلی به شماره قرارداد ۱۴۰۴/۵/۹/۲۰۶۵۷ است.

r.talei@uma.ac.ir

۱. دانشیار روابط بین الملل دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دانش آموخته دکترای روابط بین الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

مقدمه

منطقه غرب آسیا در سراسر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم یکی از پیچیده‌ترین و مناقشه‌خیزترین عرصه‌های ژئوپلیتیکی نظام بین‌الملل به شمار می‌رود؛ منطقه‌ای که درهم‌تنیدگی منافع بازیگران بزرگ، رقابت بر سر منابع انرژی، و شکاف‌های قومیتی، مذهبی و ایدئولوژیک، آن را به کانون دائمی بحران‌های ساختاری و امنیتی تبدیل کرده است. در چنین بستری، پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نقطه عطفی در تحول نظم امنیتی منطقه بود؛ زیرا گفتمانی تازه مبتنی بر استقلال، مقاومت و نفی سلطه را در برابر نظم لیبرال-امنیتی غرب مطرح ساخت و در نتیجه، بنیان‌های «دکترین دو ستون» ایالات متحده و موازنه قدرت مطلوب ایالات متحده آمریکا را دگرگون کرد (Keddie, 2006; Saikal, 2019).

از دیدگاه ایالات متحده و رژیم صهیونیستی، ایران پس از انقلاب به تهدیدی چندلایه تبدیل شد: تهدیدی ایدئولوژیک به سبب گفتمان ضدآمریکایی و ضد هژمونیک؛ تهدیدی ژئوپلیتیکی به دلیل گسترش نفوذ منطقه‌ای و حمایت از بازیگران محور مقاومت؛ و تهدیدی فناورانه - نظامی در سایه توسعه توان موشکی، پهپادی و قابلیت‌های نامتقارن (Eisenstadt, 2016). چنین ادراکی از تهدید، مبنای اتخاذ سیاست مهار از سوی آمریکا بوده است؛ راهبردی که هدف آن محدودسازی قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران، کنترل ظرفیت‌های بازدارنده آن و تضمین برتری راهبردی رژیم صهیونیستی در معماری امنیتی خاورمیانه است (Indyk et al., 2019).

در این چارچوب، جنگ ۱۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران در ژوئن ۲۰۲۵ (خرداد - تیر ۱۴۰۴) را نمی‌توان صرفاً یک تقابل نظامی کوتاه‌مدت تلقی کرد. این رخداد در امتداد راهبرد کلان ایالات متحده برای مهار ایران و بازتولید نظم امنیتی موردنظر غرب قابل تحلیل است؛ راهبردی که از طریق ابزارهای دیپلماتیک، اطلاعاتی، امنیتی و نظامی به دنبال جلوگیری از افزایش نفوذ ایران و بازسازی موازنه تهدید به سود رژیم صهیونیستی بوده است.

با وجود پژوهش‌های متعدد درباره سیاست مهار ایران، بررسی پیوند نظام‌مند میان سه مؤلفه «ادراک تهدید چندبعدی»، «منطق موازنه تهدید»، و «جایگاه جنگ ۱۲ روزه در راهبرد مهار» همچنان در ادبیات موجود مغفول مانده است. خلأ مزبور نشان می‌دهد که تبیین رفتار آمریکا در این بحران نیازمند رویکردی است که سازوکارهای نظری و راهبردی تصمیم‌گیری ایالات متحده آمریکا را به‌صورت یکپارچه واکاوی کند.

بر همین اساس، پرسش اصلی این پژوهش آن است که سیاست خارجی ایالات متحده در قبال این جنگ بر چه منطق راهبردی استوار است و چگونه با الگوی مهار ایران در چارچوب نظم لیبرال-امنیتی غرب پیوند می خورد. فرضیه پژوهش بیان می کند که سیاست آمریکا متأثر از ادراک تهدید چندبعدی از ایران بوده و در چارچوب نظریه موازنه تهدید (والث، ۱۹۸۷) و منطق راهبرد مهار، باهدف حفظ برتری ساختاری رژیم صهیونیستی و استمرار نظم لیبرال-امنیتی غرب در غرب آسیا صورت بندی شده است.

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل کیفی اسناد رسمی، داده های سیاستی، گزارش های اندیشکده ای و ادبیات دانشگاهی انجام می شود و می کوشد تعامل میان «ادراک تهدید»، «راهبرد مهار» و «نظم امنیتی منطقه ای» را در سیاست آمریکا نسبت به جنگ ۱۲ روزه واکاوی کند. اهمیت عملی این مطالعه در آن است که تصویری نظام مند از منطق رفتار آمریکا ارائه می دهد و می تواند در فهم پویایی های امنیت منطقه ای و معادلات راهبردی قدرت در غرب آسیا برای تحلیل گران و سیاست گذاران سودمند باشد.

پیشینه پژوهش

مطالعه ی سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی از موضوعات محوری در ادبیات روابط بین الملل و امنیت خاورمیانه به شمار می رود. با این حال، تاکنون پژوهشی جامع که رفتار ایالات متحده آمریکا را در چارچوب نظریه ی «موازنه تهدید» و منطق «واقع گرایی تدافعی» و با تمرکز ویژه بر جنگ تحمیلی دوازده روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران تحلیل کند، انجام نشده است. اغلب مطالعات پیشین به بررسی کلی سیاست های ایالات متحده در خاورمیانه یا راهبرد مهار ایران پرداخته اند، بدون آن که تعامل سه جانبه و پیچیده ی میان ایران، آمریکا و رژیم صهیونیستی را در بستر این منازعه ی اخیر به صورت نظام مند مورد واکاوی قرار دهند.

- والث (۲۰۱۰)، در مقاله ی خود با عنوان «موازنه ی تهدید: ایالات متحده و خاورمیانه»، چارچوب نظری «موازنه تهدید» را به تفصیل تبیین می کند. او معتقد است دولت ها نه در برابر

¹ Walt

² Balancing Threat: The United States and the Middle East

قدرت صرف، بلکه در برابر تهدیدهای ادراک شده دست به ائتلاف سازی و مهار می زنند. از دید والت، عواملی مانند نزدیکی جغرافیایی، توانایی های نظامی و نیات تهاجمی در شکل گیری این تهدید ادراک شده نقشی اساسی دارند. وی در بخش خاورمیانه رفتار ایالات متحده را نمونه ای از همین الگو می داند و نشان می دهد که ایالات متحده آمریکا برای مهار تهدیدات ادراک شده از ایران از سازوکارهای ائتلافی و مهار چندسطحی بهره گرفته است. چارچوب نظری والت به ویژه برای پژوهش حاضر اهمیت دارد، زیرا ایران به عنوان تهدید ادراک شده ای چندبعدی در کانون موازنه سازی و مهار از سوی ایالات متحده قرار دارد.

- پارسی (۲۰۰۷)، در کتاب خود با عنوان «ائتلاف پرفریب: روابط پنهان اسرائیل، ایران و ایالات متحده»، به بررسی روابط پنهان و آشکار میان ایران، ایالات متحده و رژیم صهیونیستی می پردازد. پارسی نشان می دهد که انگیزه های استراتژیک و امنیتی بیش از انگیزه های ایدئولوژیک، محرک اصلی تعامل و تقابل این سه بازیگر بوده اند. وی استدلال می کند که آمریکا و اسرائیل در مواجهه با ایران، راهبردی مبتنی بر مهار و موازنه تهدید اتخاذ کرده اند تا از تغییر موازنه قدرت منطقه ای جلوگیری کنند. یافته های پارسی برای این پژوهش ارزشمند است، زیرا روابط سه جانبه ایران - آمریکا - اسرائیل را در چارچوبی تاریخی و امنیتی تحلیل می کند و زمینه ساز فهم رفتار آمریکا در جنگ تحمیلی اخیر به شمار می رود.

- اورن (۲۰۰۷)۳، در کتاب «قدرت، ایمان و خیال: آمریکا در خاورمیانه از ۱۷۷۶ تا امروز»، تصویری تاریخی از پیوند استراتژیک میان آمریکا و رژیم صهیونیستی ارائه می دهد و نشان می دهد که سیاست خاورمیانه ای ایالات متحده آمریکا بر ترکیبی از ملاحظات قدرت، ادراک تهدید و همبستگی ارزشی استوار است. به باور او حمایت آمریکا از رژیم صهیونیستی نه صرفاً اقدامی امنیتی، بلکه تلاشی برای موازنه ی تهدیدات ادراک شده از سوی بازیگران چالشگر از جمله ایران است.

- میرشایمر و والت (۲۰۰۷)۴ در کتاب «لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده»، توضیح

¹ Parsi

² Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States"

³ Oren

⁴ Power, Faith, and Fantasy: America in the Middle East, 1776 to the Present

⁵ Mearsheimer & Walt

⁶ The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy

می‌دهند که نفوذ نهادهای لابی‌گر صهیونیستی در ساختار تصمیم‌گیری ایالات متحده آمریکا، موجب جهت‌گیری مستمر سیاست خارجی آمریکا در حمایت از رژیم صهیونیستی و مهار رقبای منطقه‌ای آن از جمله ایران شده است.

- تابع افشار و برزگر (۱۳۹۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا (با تمرکز بر مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱)» به بررسی تأثیرات ساختاری و نهادی لابی اسرائیل در تنظیم سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران می‌پردازند. آن‌ها معتقدند که این لابی با ارائه ادراک تهدید نسبت به ایران، توانسته است جهت‌گیری سیاست ایالات متحده آمریکا را در مسیر مهار ایران و تقویت رژیم صهیونیستی شکل دهد.

- جوانشیری و بصیری (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای تحت عنوان «مقایسه نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران باراک اوباما و دونالد ترامپ»، نشان می‌دهند که چگونه لابی اسرائیل طی دو دوره متفاوت ریاست جمهوری آمریکا (اوباما و ترامپ) توانسته است نفوذ خود را بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به‌ویژه در رابطه با ایران افزایش دهد. نویسندگان نتیجه می‌گیرند که در دوره ترامپ، سیاست مهار و فشار حداکثری علیه ایران با همکاری نزدیکی با اسرائیل و ائتلاف‌های منطقه‌ای تحقق بیشتری پیدا کرده است.

در مجموع، مرور آثار نشان می‌دهد که علی‌رغم وجود پژوهش‌های گسترده در زمینه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و روابط ایالات متحده آمریکا با ایران و رژیم صهیونیستی، خلأی نظری و تحلیلی در تبیین رفتار آمریکا در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه، بر اساس پیوند نظام‌مند میان ادراک تهدید، موازنه تهدید و واقع‌گرایی تدافعی وجود دارد. پژوهش حاضر در صدد پر کردن این خلأ است و تلاش می‌کند نشان دهد که سیاست آمریکا در قبال جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران بازتابی از درک تهدید چندبعدی نسبت به ایران و به‌کارگیری راهبرد مهار ترکیبی با هدف حفظ برتری ساختاری رژیم صهیونیستی و استمرار نظم امنیتی - لیبرال غرب در خاورمیانه بوده است.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش بر بنیان‌های «واقع‌گرایی تدافعی» و به‌طور خاص نظریه‌ی «موازنه تهدید» استفن ام. والت استوار است و در سطح کلان‌تر از منطق راهبردی «مهار» برای تبیین

رفتار ایالات متحده استفاده می‌کند. واقع‌گرایی تدافعی با اتکا بر فرض آنارشی در نظام بین‌الملل، استدلال می‌کند که دولت‌ها برای افزایش امنیت و تضمین بقا می‌کوشند تهدیدات ادراک‌شده را مدیریت کرده و با موازنه‌سازی در برابر بازیگران بالقوه یا بالفعل تهدیدکننده، ثبات نسبی محیط پیرامونی خود را حفظ کنند. (Glaser, 1994: 48)

در این چارچوب، نظریه‌ی «موازنه تهدید» که نخستین‌بار توسط والت در اثر بنیادین ریشه‌های شکل‌گیری ائتلاف‌ها مطرح شد، بیان می‌کند که دولت‌ها نه در برابر «قدرت مادی»، بلکه در برابر «تهدید ادراک‌شده» هم‌پیمانی شکل می‌دهند. چهار مؤلفه‌ی اصلی: قدرت کلی، مجاورت جغرافیایی، توان تهاجمی و نیت خصمانه در شکل‌گیری ادراک تهدید نقش تعیین‌کننده دارند و وزن این مؤلفه‌ها تابع ارزیابی ذهنی دولت‌ها از رفتار و اهداف طرف مقابل است (Walt, 1987:21; Walt, 1990:276).

با این رویکرد، رفتار ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران را می‌توان تلاشی ساختاری برای موازنه‌سازی در برابر تهدیدی ادراک‌شده دانست. پیروزی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ و ظهور گفتمان ضدسلطه و ضد هژمونی غرب، نظم امنیتی مطلوب ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه را به چالش کشید و ایران را به تهدیدی ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی و نمادین در نگاه آمریکا تبدیل کرد (Katzman, 2022:14). از این رو، حتی با وجود فاصله قابل توجه در قدرت مادی، ماهیت هویتی، گفتمانی و منطقه‌ای ایران موجب ارتقای سطح ادراک تهدید در محاسبات راهبردی آمریکا شد. (Nasr, 2013:77).

در سطحی کلان‌تر، سیاست ایالات متحده در چارچوب راهبرد «مهار» قابل فهم است؛ راهبردی که نخستین‌بار برای مقابله بانفوذ شوروی پردازش شد و هدف آن مهار قدرت چالشگر از طریق ابزارهای غیرمستقیم، ترکیبی و بلندمدت است. (Kennan, 1947: 575) این رویکرد پس از جنگ سرد به‌سوی بازیگران منطقه‌ای نیز تعمیم یافت و ایالات متحده آمریکا با استفاده از فشار دیپلماتیک، تحریم‌های اقتصادی، مهار فناوری دفاعی و تقویت ظرفیت‌های متحدان منطقه‌ای، کوشیده است نفوذ ژئوپلیتیکی ایران را محدود سازد. (Lynch, 2016: 63)

این منطق در جنگ تحمیلی ۱۲روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران نیز استمرار یافت؛ زیرا ایالات متحده با بهره‌گیری از ائتلاف‌سازی امنیتی در کنار رژیم صهیونیستی، دولت‌های عربی و برخی بازیگران فرا منطقه‌ای، درصدد بازتولید موازنه تهدید علیه ایران بود. این الگو بخشی از راهبرد بلند مدت آمریکا برای جلوگیری از شکل‌گیری هژمونی منطقه‌ای ایران و

حفظ برتری ساختاری رژیم صهیونیستی در معماری امنیتی خاورمیانه محسوب می‌شود (Indyk, 2015: 211).

ترکیب دو الگوی نظری «موازنه تهدید» و «راهبرد مهار» در نهایت چارچوبی چند سطحی و منسجم برای تحلیل رفتار ایالات متحده فراهم می‌سازد. بر اساس این چارچوب، سیاست ایالات متحده آمریکا نه واکنشی صرف به قدرت مادی ایران، بلکه تلاشی جهت مدیریت ادراک تهدید ناشی از هویت انقلابی، گفتمان مقاومت و نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی است. از این منظر جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی علیه ایران در امتداد راهبرد پایدار آمریکا برای حفظ نظم امنیتی - لیبرال غرب در غرب آسیا قابل فهم است؛ نظمی که بر برتری نظامی رژیم صهیونیستی، وابستگی امنیتی دولت‌های عربی و مهار ساختاری ایران استوار است.

چارچوب مفهومی و مدل تحلیلی پژوهش

چارچوب مفهومی این پژوهش بر تعامل ساختاری میان دو سطح تحلیل بنا شده است: سطح نظری (کلان) که متکی بر نظریه «موازنه تهدید» استفن والت و منطق «راهبرد مهار» در سیاست خارجی آمریکا است؛ و سطح تجربی (کاربردی) که رفتار ایالات متحده در قبال جنگ تحمیلی دوازده روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. قراردادن این دو سطح در کنار یکدیگر امکان می‌دهد سیاست خارجی آمریکا نه در قالب واکنشی مقطعی به یک بحران، بلکه به عنوان نمود یک الگوی پایدار و ساختاری تفسیر شود.

نقطه عزیمت این چارچوب، این فرض کلیدی است که محرک اصلی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، نه صرفاً قدرت مادی جمهوری اسلامی، بلکه «ادراک تهدید» چندلایه از ماهیت و جهت‌گیری منطقه‌ای ایران است. مطابق نظریه موازنه تهدید، دولت‌ها زمانی به سمت موازنه‌سازی و ایجاد ائتلاف‌های جدید متمایل می‌شوند که بازیگری دیگر را از حیث نیت‌های خصمانه، توان تهاجمی یا نزدیکی ژئوپلیتیکی، تهدید از ارزیابی کنند (Walt, 1987: 21) از همین رو رفتار ایالات متحده آمریکا نسبت به ایران پس از انقلاب اسلامی را می‌توان تلاشی مستمر برای شکل‌دهی به نوعی موازنه پایدار در برابر گسترش قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران دانست؛ تلاشی که در طول زمان از سطح تاکتیکی فراتر رفته و به صورت شبکه‌ای نهادمند از ائتلاف‌های چندلایه با رژیم صهیونیستی دولت‌های عربی و متحدان فرامنطقه‌ای تثبیت شده است.

در این چارچوب، «ادراک تهدید از ایران (ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی، نظامی - فناورانه)» متغیر

مستقل، «راهبرد مهار و ائتلاف‌سازی آمریکا» متغیر میانجی و «سیاست عملی واشنگتن در قبال جنگ رژیم صهیونیستی علیه ایران» متغیر وابسته تلقی می‌شود. بر اساس این صورت‌بندی، سطح تهدید ادراک‌شده از ایران تعیین‌کننده نوع شدت و دامنه راهبرد مهار آمریکا است و این راهبرد به‌طور مستقیم بر تصمیمات عملی ایالات متحده آمریکا در مدیریت و جهت‌دهی جنگ اثر گذاشته است.

ابعاد سه‌گانه تهدید ادراک‌شده از ایران

- بعد ایدئولوژیک: گفتمان انقلاب اسلامی با تأکید بر نفی صهیونیسم، مخالفت با هژمونی آمریکا و حمایت از مقاومت منطقه‌ای، از نگاه ایالات متحده آمریکا تهدیدی ساختاری علیه نظم لیبرال - امنیتی غرب محسوب می‌شود.

- بعد ژئوپلیتیکی: افزایش عمق راهبردی ایران در محور مقاومت به‌ویژه پس از تحولات دهه ۲۰۱۰، از منظر آمریکا ظرفیت ایران برای بازتعریف موازنه قدرت در غرب آسیا را افزایش داده است.

- بعد نظامی فناوریانه: توسعه توان موشکی و پهپادی، پیشرفت‌های فناوری دفاعی و حمایت ایران از بازیگران مقاومت مسلح، عامل مهمی در ارتقای بازدارندگی ایران و نگرانی فزاینده آمریکا و رژیم صهیونیستی از تغییر قواعد درگیری بوده است.

در برابر این تهدیدات، آمریکا از راهبرد مهار چندوجهی استفاده کرده است که سه مؤلفه اصلی دارد:

- مهار مستقیم ایران از طریق فشار دیپلماتیک، تحریم‌های اقتصادی، محدودیت‌های فناوریانه و در برخی موارد، اقدامات هدفمند علیه زیرساخت‌های حساس.

- موازنه‌سازی غیرمستقیم از راه تقویت توان نظامی، اطلاعاتی و بازدارندگی رژیم صهیونیستی و ارتقای ظرفیت‌های امنیتی متحدان عرب در برابر ایران.

- مدیریت بحران‌های منطقه‌ای به‌منظور جلوگیری از گسترش جنگ، کاهش احتمال ورود بازیگران ثالث و هدایت بحران به‌گونه‌ای که برتری متحدان آمریکا و ثبات نسبی نظم امنیتی غرب محفوظ بماند.

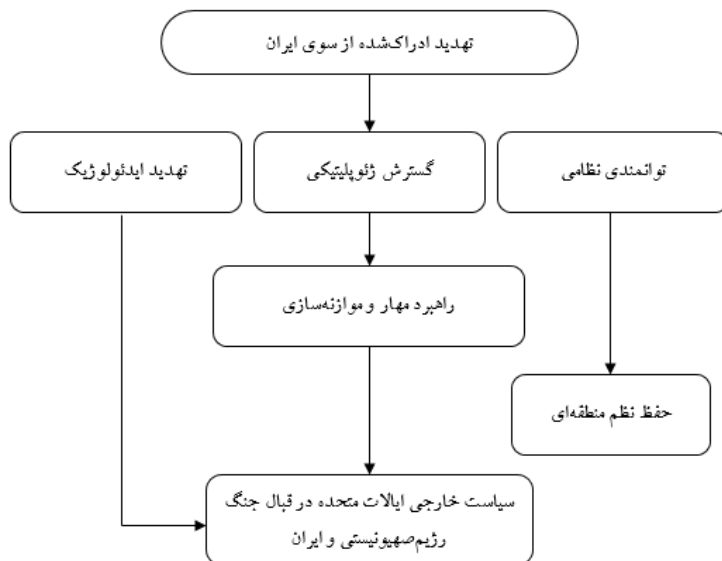
در این الگو، رژیم صهیونیستی نه صرفاً یک متحد منطقه‌ای، بلکه «بازوی عملیاتی» راهبرد مهار آمریکا تلقی می‌شود. بر همین اساس، جنگ تحمیلی دوازده‌روزه علیه جمهوری اسلامی ایران نیز باید در بستر این سازوکار کلان تفسیر شود؛ چراکه به عنوان بخشی از راهبرد مهار، در راستای حفظ برتری راهبردی اسرائیل در معادلات قدرت منطقه‌ای و جلوگیری از گسترش نفوذ ایران عمل کرده است. (Indyk, 2015: 213) این رویکرد ریشه در الگوی گسترده‌تر «مهار پس از

جنگ سرد» دارد؛ الگویی که هدف آن مدیریت بلند مدت توان و نفوذ بازیگران چالش‌زا از طریق ترکیبی از فشار، بازدارندگی و ائتلاف‌سازی است. (Litwak, 2000: 33)

در مجموع، چارچوب مفهومی پژوهش نشان می‌دهد که ادراک تهدید از ایران محرک اصلی شکل‌گیری سیاست مهار آمریکا است. راهبرد مهار از طریق شبکه‌ای از ائتلاف‌های منطقه‌ای و تقویت رژیم صهیونیستی اجرا می‌شود و سیاست عملی ایالات متحده آمریکا در جریان جنگ دوازده روزه، نمود روشن این الگوی ساختاری است. در واقع این جنگ نه رخدادی منفک بلکه بخشی از معماری امنیتی - لیبرال غرب و سازوکار تثبیت موازنه تهدید در منطقه است. این چارچوب امکان می‌دهد جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران در پیوند با ساختار قدرت جهانی، رقابت ژئوپلیتیکی و منطق مهار آمریکا فهم شود.

در راستای این چارچوب و برای تبیین رابطه میان مؤلفه‌های نظری و متغیرهای تجربی پژوهش می‌توان سازوکار سیاست خارجی ایالات متحده در قبال این جنگ را در قالب الگویی مفهومی ترسیم کرد که نشان می‌دهد ادراک تهدید از ایران، محرک اصلی تدوین راهبرد مهار و موازنه‌سازی در سطح منطقه‌ای بوده است. در این الگو پیوندی منطقی میان تهدید ادراک‌شده راهبردهای کنترلی آمریکا و رفتار سیاست خارجی آن برقرار می‌شود.

شکل ۱: مدل مفهومی سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ رژیم صهیونیستی علیه ایران



همان‌گونه که در مدل مفهومی مشاهده می‌شود، سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جنگ

رژیم صهیونیستی علیه ایران، بر پایه ادراک تهدید چند بعدی از ایران و تلاش برای مهار و موازنه‌سازی آن استوار است. این مدل نشان می‌دهد که تهدیدات ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی و نظامی نسبت داده شده به ایران محرک اصلی راهبردهای کنترلی آمریکا بوده و در نهایت در قالب حمایت ساختاری از رژیم صهیونیستی، ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و حفظ نظم مطلوب غربی در غرب آسیا تبلور یافته است.

یافته‌های پژوهش

سیاست ایالات متحده در قبال جنگ تحمیلی دوازده‌روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران را می‌توان بازتابی از تلاش ساختاری ایالات متحده آمریکا برای مهار تهدیدات ادراک‌شده از سوی ایران و حفظ موازنه قدرت به سود نظم لیبرال - امنیتی غرب در خاورمیانه دانست. بررسی اسناد رسمی منتشر شده از سوی وزارت خارجه، وزارت دفاع و کاخ سفید، همراه با گزارش‌های اندیشکده‌های شاخصی چون اندیشکده رَند^۱، مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی^۲، مؤسسه بروکینگز^۳ و بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها^۴ نشان می‌دهد که راهبرد ایالات متحده در این بحران، ترکیبی از مهار مستقیم و غیرمستقیم بوده است.

در سطح عملیاتی، ایالات متحده آمریکا ضمن تداوم فشارهای دیپلماتیک و اقتصادی علیه ایران، از ظرفیت‌های نظامی و اطلاعاتی خود برای حمایت از رژیم صهیونیستی و جلوگیری از گسترش دامنه جنگ بهره گرفت. این الگو با منطق «واقع‌گرایی تدافعی» سازگار است؛ منطقی که بر اساس آن دولت‌ها در نظام آنارشیک بین‌المللی به‌جای گسترش سلطه، در پی کاهش تهدیدات ادراک‌شده عمل می‌کنند. (Walt, 1987: 21)

یافته‌های پژوهش در سه محور اصلی سازمان یافته‌اند: نخست، مؤلفه‌های ادراک تهدید ایالات متحده از ایران؛ دوم، ساختار چندوجهی واکنش ایالات متحده آمریکا در حوزه‌های دیپلماتیک، امنیتی و اقتصادی؛ و سوم، نقش ائتلاف‌های منطقه‌ای در بازتولید نظم امنیتی مطلوب غرب. نتایج نشان می‌دهد که جنگ تحمیلی ۱۲روزه را نباید صرفاً یک تقابل نظامی محدود

¹ RAND

² CSIS

³ Brookings

⁴ FDD

دانست، بلکه باید آن را بخشی از تداوم راهبرد مهار ساختاری آمریکا در قبال ایران و محور مقاومت قلمداد کرد؛ راهبردی که حفظ برتری ژئوپلیتیکی و تقویت موازنه تهدید به سود رژیم صهیونیستی را هدف قرار می‌دهد.

تحول ادراک تهدید پس از انقلاب اسلامی: از تهدید سخت به تهدید هویتی-ادراکی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ نقطه عطفی در معادلات امنیتی خاورمیانه و درک ایالات متحده از تهدید به شمار می‌رود. این رویداد نه صرفاً تحولی سیاسی در چارچوب مرزهای ملی ایران، بلکه یک پدیده تمدنی بود که نظم امنیتی مطلوب غرب را متحول ساخت و الگویی جدید از «موازنه تهدید هویتی» را شکل داد. در چنین چارچوبی، آنچه پیش از انقلاب به‌عنوان «قدرت مادی» شاخص تهدید تلقی می‌شد، جای خود را به عناصر هویتی، ایدئولوژیک و گفتمانی داد. (Halliday, 2005: 112; Hunter, 2010: 57).

به بیان دیگر، انقلاب اسلامی زمینه‌ساز گذار از تهدید سخت به تهدید ادراکی و هویتی در سیاست امنیتی ایالات متحده شد. (Nonneman, 2005: 243) در چهارچوب نظریه «موازنه تهدید»، رفتار دولت‌ها تابع برداشت آنان از نیت‌ها، گفتمان‌ها و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک رقیب است، نه صرفاً قدرت مادی. براین اساس، جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب، به‌مثابه یک کنشگر ضد هژمونیک و چالشگر نظم لیبرال - امنیتی غرب، به تهدیدی چندوجهی برای ساختار راهبردی آمریکا بدل شد. (Walt, 1991: 157) این تهدید در سه بُعد اصلی قابل تحلیل است:

الف) بُعد ایدئولوژیک

انقلاب اسلامی با طرح ایده «امت اسلامی» و نقد مرزهای مصنوعی برآمده از میراث استعمار مشروعیت نظم دولت محور را به چالش کشید. (Abdo, 2002: 89) در این چارچوب گفتمان مقاومت علیه صهیونیسم و حمایت از آرمان فلسطین به نماد مخالفت بانظم آمریکایی خاورمیانه بدل شد. (Hinnebusch, 2015: 33-34) بر اساس ارزیابی‌های وزارت خارجه ایالات متحده، حمایت ایران از محور مقاومت، عاملی «تحریک‌آمیز» و تهدیدآفرین برای ثبات منطقه‌ای شناخته شده است. از این رو بعد ایدئولوژیک تهدید یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری سیاست مهار چندوجهی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. (Leverett, 2013: 142; Litwak, 2000: 61)

ب) بُعد ژئوپلیتیکی

در سطح ژئوپلیتیکی ایران از طریق تقویت شبکه هم پیمانان منطقه‌ای در لبنان، سوریه، عراق و یمن

به باز تعریف توازن قدرت در خاورمیانه پرداخته است. (Byman, 2008: 118) این روند در ادبیات امنیتی غرب با عنوان «هلال نفوذ ایران» شناخته می‌شود و از منظر ایالات متحده آمریکا نشانه‌ای از شکل‌گیری موازنه‌ای غیرمتقارن در برابر قدرت نظامی غرب است. (CSIS, 2023: 22)

گزارش‌های رند (۲۰۲۴) و بروکینگز (۲۰۲۴) نشان می‌دهند که گسترش محور مقاومت در پیرامون مرزهای رژیم صهیونیستی، معماری بازدارندگی ایالات متحده و متحدانش را با چالش مواجه کرده است. در نتیجه، نفوذ ژئوپلیتیکی ایران تنها گسترش قدرت منطقه‌ای نیست، بلکه یک تهدید ساختاری برای نظم امنیتی موجود تلقی می‌شود. (Gause, 2010: 66)

ج) بُعد نظامی - فناوریانه

از منظر نظامی پیشرفت‌های فناوریانه ایران در حوزه موشکی و پهپادی سطحی تازه از بازدارندگی را در برابر قدرت‌های غربی ایجاد کرده است. بر اساس گزارش وزارت دفاع آمریکا (۲۰۲۴)، توان پهپادی ایران به سطحی رسیده که قادر است عمق راهبردی رژیم صهیونیستی را هدف قرار دهد. تحلیل‌های مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (۲۰۲۳) نیز نشان می‌دهد که انتقال فناوری‌های پهپادی به گروه‌های مقاومت موجب شکل‌گیری پدیده «انتشار بازدارندگی»^۱ شده است؛ پدیده‌ای که موازنه تهدید را به زیان محور غرب دگرگون ساخته است.

سه مؤلفه یادشده، بنیان ادراک تهدید آمریکا از ایران در بحران جنگ تحمیلی دوازده روزه را تشکیل می‌دهند. در چارچوب نظریه موازنه تهدید، این ادراک چندبعدی و نه صرفاً قدرت مادی ایران سرفتر ایالات متحده را هدایت می‌کند؛ بنابراین، واکنش ایالات متحده آمریکا را باید تلاشی برای کاهش تهدیدات ادراک‌شده و حفظ ثبات نسبی نظم لیبرال - امنیتی منطقه دانست. این رفتار در سطح کلان با منطق واقع‌گرایی تدافعی و راهبرد مهار سازگار است. (Lynch, 2016: 92)

در نتیجه، فرا روندگی انقلاب اسلامی و تداوم گفتمان ضد هژمونیک ایران، ساختار تهدید در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را از «برتری سخت» به «برتری هویتی» منتقل کرده است. این تحول، پایه نظری و عملی الگوی «مهار چند سطحی»^۲ را پدید آورده است؛ الگویی که تهدید را حاصل درهم‌تنیدگی عناصر هویتی، ژئوپلیتیکی و فناوریانه می‌داند. (Hunter, 2010: 64; Gause,

¹ Iranian Crescent

² Deterrence Diffusion

³ Multi-layer Containment

(69: 2010) بدین سان، انقلاب اسلامی به عنوان یک پدیده تمدنی، به بازتعریف پارادایم امنیتی خاورمیانه و شکل گیری نوعی موازنه تهدید هویتی در برابر نظم لیبرال غربی انجامیده است. برای درک بهتر این سه گانه ی تحلیلی، جدول زیر ابعاد، شاخص ها و برداشت های اصلی ایالات متحده از تهدید ایران که مبنای واکنش راهبردی آمریکا در جنگ ۱۲ روزه محسوب می شود را به صورت خلاصه نشان می دهد.

جدول ۱. مؤلفه های ادراک تهدید از ایران در سیاست امنیتی ایالات متحده

بُعد تحلیلی	شاخص ها و ویژگی های اصلی	برداشت آمریکا از تهدید
ایدئولوژیک	- گفتمان امت اسلامی - نفی صهیونیسم و سلطه پذیری - حمایت از گروه های مقاومت و فلسطین	تهدید نرم و هویتی علیه نظم لیبرال امنیتی؛ چالش برای مشروعیت حضور آمریکا و اسرائیل
ژئوپلیتیکی	- گسترش محور مقاومت در لبنان، سوریه، عراق و یمن - تلاش برای پیوند جغرافیایی از خلیج فارس تا مدیترانه - حمایت از دولت ها و بازیگران غیردولتی همسو	تغییر موازنه قدرت منطقه ای؛ تهدید ساختاری برای معماری بازدارندگی آمریکا و متحدانش
نظامی - فناوریانه	- توسعه توان موشکی و پهپادی - انتقال فناوری به گروه های مقاومت - ارتقای بازدارندگی فناوریانه	چالش فناوریانه برای برتری نظامی غرب؛ پدیده «انتشار بازدارندگی» و تضعیف هژمونی آمریکا

همان گونه که جدول نشان می دهد، تهدید ادراک شده از ایران در نگاه ایالات متحده آمریکا صرفاً محدود به مؤلفه های نظامی نیست، بلکه مجموعه ای از عناصر هویتی، ژئوپلیتیکی و فناوریانه را دربرمی گیرد که در کنار هم نوعی موازنه تهدید چندبعدی را رقم زده اند. این ساختار تحلیلی، به ایالات متحده امکان داده تا در چارچوب راهبرد «مهار چندسطحی» ترکیبی از ابزارهای دیپلماتیک، اقتصادی، نظامی و رسانه ای را به کار گیرد. در نتیجه، همان طور که گفته شد رفتار ایالات متحده در قبال ایران را باید برآیندی از ادراک تهدید هویتی و راهبرد مهار تدافعی دانست؛ الگویی که با منطق واقع گرایی تدافعی و نظریه ی موازنه تهدید همخوانی دارد.

واکنش چندوجهی ایالات متحده به جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

رفتار ایالات متحده در قبال جنگ تحمیلی دوازده روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران را می‌توان نمود بارزی از راهبرد چندلایه و تدافعی ایالات متحده آمریکا دانست؛ راهبردی که در سه سطح دیپلماتیک، امنیتی - نظامی و اقتصادی - سیاسی قابل تحلیل است. بررسی اسناد رسمی منتشر شده از سوی وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا، همراه با تحلیل‌های اندیشکده‌های اثرگذاری همچون بروکینگز، رند، و مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی، نشان می‌دهد که سیاست ایالات متحده در این بحران نه مبتنی بر حمایت مطلق از اسرائیل، بلکه معطوف به مدیریت تهدید ادراک شده از ایران در قالب «راهبرد مهار چندسطحی» بوده است.

به بیان دقیق‌تر، اقدامات ایالات متحده باهدف کنترل پیامدهای ژئوپلیتیکی جنگ، محدودسازی دامنه درگیری و همچنان حفظ مزیت راهبردی رژیم صهیونیستی طراحی شد؛ به گونه‌ای که هم منافع رژیم صهیونیستی حفظ شود و هم هزینه‌های ورود مستقیم آمریکا به جنگ تمام‌عیار کاهش یابد. این الگو کاملاً با منطق واقع‌گرایی تدافعی و سیاست «موازنه تهدید» هم‌خوان است؛ منطقی که رفتار دولت‌ها را تابع برداشت آن‌ها از تهدید و نه الزاماً قدرت مادی می‌داند.

الف) سطح دیپلماتیک

در نخستین روزهای بحران، دولت آمریکا شبکه‌ای از تماس‌های فشرده دیپلماتیک با تل‌آویو، ریاض، ابوظبی و بروکسل برقرار کرد. هدف اصلی این رایزنی‌ها، محدود کردن دامنه تنش و نگه داشتن جنگ در سطحی «قابل کنترل» بود. (Maloney, 2025: 12) سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در ۲۱ ژوئن ۲۰۲۵ اعلام کرد که کشورش «از حق اسرائیل برای دفاع از خود» حمایت می‌کند، اما درعین حال خواستار اقدامات کاهش‌دهنده تنش نیز شد. (Reuters, 2025)

این موضع دوگانه، نمونه‌ای روشن از الگوی «دیپلماسی موازنه‌ای بحران محور» است که در ادبیات امنیتی، شکلی از مهار نرم تلقی می‌شود. (Litwak, 2000: 115-118) در این الگو، ایالات متحده آمریکا می‌کوشد با بهره‌گیری از ابزارهای دیپلماتیک و فشارهای غیرنظامی، فضای راهبردی را علیه ایران مدیریت کرده و از تبدیل شدن بحران به درگیری منطقه‌ای جلوگیری کند.

¹ Balanced Crisis Diplomacy

ب) سطح امنیتی - نظامی

در سطح نظامی، ایالات متحده با افزایش شدت درگیری‌ها وارد فاز اقدام محدود اما هدفمند شد. نیروهای آمریکایی و اسرائیلی در شب ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵ با استفاده از بمب‌های سنگر شکن و موشک‌های تاماهاوک، تأسیسات زیرزمینی فردو و نطنز را هدف قرار دادند. (Reuters, 2025)

گرچه تهران درباره میزان خسارت تردید داشت، گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تأیید کرد که بخشی از سانتریفیوژهای سایت فردو موقتاً از کار افتاده‌اند. (Reuters, 2025) این نوع اقدام از منظر نظری، مصداق «مهار فعال» است؛ به عبارتی، تلاش برای حفظ بازدارندگی در برابر تهدید ادراک‌شده بدون ورود به جنگ تمام‌عیار. (Walt, 1991: 274-279; Indyk, 2015: 32-34)

ج) ابزار اقتصادی - سیاسی

در بعد اقتصادی، وزارت خزانه‌داری ایالات متحده تحریم‌های جدیدی علیه نهادهای مرتبط با برنامه‌های موشکی و پهپادی ایران اعمال کرد. (U.S. Department of Treasury, 2025)

به‌طور هم‌زمان، ایالات متحده آمریکا پیش‌نویس قطعنامه‌ای را در شورای امنیت برای محکومیت «رفتار بی‌ثبات‌کننده ایران» ارائه داد که با مخالفت روسیه و چین روبه‌رو شد. (Reuters, 2025)

این اقدامات، نمونه‌ای از مهار ساختاری و تداوم سیاست فشار ترکیبی به شمار می‌آید. (Lynch, 2016: 101-107)

تثبیت جایگاه منطقه‌ای آن در نظم امنیتی خاورمیانه است. (Litwak, 2000: 121)

در مجموع، رفتار ایالات متحده در جنگ دوازده‌روزه از الگویی چندسطحی و تلفیقی تبعیت می‌کند که عناصر دیپلماسی، بازدارندگی نظامی و فشار اقتصادی را در چارچوب منطق واقع‌گرایی تدافعی به کار می‌گیرد. ایالات متحده آمریکا با ترکیب ابزارهای سخت و نرم، کوشید تا تهدید ادراک‌شده از ایران را مهار کند.

این رفتار، تداوم همان پیوستار مهار ایران است که از زمان انقلاب اسلامی تاکنون در سیاست امنیتی ایالات متحده جریان دارد؛ پیوستاری که در آن تهدید نه صرفاً بر پایه قدرت مادی، بلکه به‌منزله چالش هویتی، فناوری و ژئوپلیتیکی برای نظم لیبرال - امنیتی تعریف می‌شود. از این منظر، جنگ ۱۲ روزه نه یک رویداد مقطعی، بلکه تجلی مرحله‌ای از فرایند مداوم موازنه تهدید علیه ایران در معادله امنیتی خاورمیانه است.

نقش ائتلاف‌ها و بازیگران منطقه‌ای

تحلیل راهبردی واکنش ایالات متحده به جنگ تحمیلی ۱۲ روزه میان ایران و رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد که ایالات متحده آمریکا برای تحقق راهبرد «مهار چندسطحی» از سازوکارهای ائتلافی منطقه‌ای بهره برد. این ساختار ائتلافی را می‌توان در سه لایه متمایز شناسایی نمود: ۱) رژیم صهیونیستی به عنوان بازوی عملیات مهار، ۲) دولت‌های عرب خلیج فارس به عنوان ستون‌های پشتیبانی سیاسی - لجستیکی ۳) بازیگران میانجی منطقه‌ای در نقش مدیریت‌کنندگان بحران.

۱. رژیم صهیونیستی؛ بازوی عملیاتی مهار

در نخستین لایه، رژیم صهیونیستی نقش اصلی در اجرای عملیاتی راهبرد مهار چندسطحی ایالات متحده علیه ایران ایفا کرد. طبق گزارش اندیشکده رند (RAND, 2025) و مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CSIS, 2025)، همکاری‌های اطلاعاتی، ماهواره‌ای و عملیاتی میان ایالات متحده آمریکا و تل‌آویو طی جنگ به شدت افزایش یافت. فرماندهی مرکزی ایالات متحده با در اختیار گذاشتن داده‌های رصدی و سامانه‌های هشدار زودهنگام، به ارتش رژیم صهیونیستی کمک کرد تا حملات هدفمند علیه زیرساخت‌های موشکی و هسته‌ای ایران را با دقت بیشتری انجام دهد. گزارش وزارت دفاع آمریکا نیز تأیید می‌کند که بخشی از سامانه‌های دفاعی تاد^۲ و پاتریوت^۴ از پایگاه‌های آمریکا در خلیج فارس به اسرائیل منتقل شد تا بازدارندگی دفاعی آن تقویت شود (Reuters, 2025).

باین حال، در روزهای پایانی جنگ (۲ تا ۴ تیر ۱۴۰۴ / ۲۲ تا ۲۴ ژوئن ۲۰۲۵)، ایالات متحده از مرحله‌ی مهار غیرمستقیم عبور کرده و به‌طور محدود در عملیات تهاجمی مشارکت کرد. نیروی هوایی آمریکا با استفاده از شش فروند بمبافکن رادار گریز B-2 Spirit، مجموعاً ۱۲ بمب فوق سنگین GBU-57A/B موسوم به «سنگ‌شکن» را بر روی تأسیسات هسته‌ای نطنز، فردو و اصفهان پرتاب نمود (NBC News, 2025; Reuters, 2025). همچنین زیردریایی‌های کلاس اوهایو نیروی دریایی آمریکا حدود ۳۰ فروند موشک کروز^۵ را به سمت اهدافی در نطنز و اصفهان شلیک کردند. (IISS, 2025).

¹ Multi-Layer Containment

² CENTCOM

³ THAAD

⁴ Patriot

⁵ Tom Operation Midnight Hammer ahawk (TLAM)

بر اساس گزارش رسمی وزارت دفاع آمریکا، این عملیات با عنوان «عملیات چکش نیمه‌شب» اجرا شد و هدف آن «تخریب توانمندی‌های زیرزمینی ایران و بازگرداندن بازدارندگی در خاورمیانه» عنوان گردید. (U.S. DoD, 2025) به‌رغم تأکید ایالات متحده آمریکا بر هماهنگی کامل با رژیم صهیونیستی، شواهد تحلیلی نشان می‌دهد که این حملات عملاً آغازگر مرحله‌ای از مهار فعال نظامی^۲ بودند که در چارچوب «ائتلاف‌سازی واکنشی» و منطق واقع‌گرایی تدافعی قابل تحلیل است. (Walt, 1987: 23–27; Glaser, 1994: 61–64)

به عبارتی، ایالات متحده در واکنش به تشدید تهدید ادراک‌شده از سوی ایران، از متحد خود به‌عنوان بازوی عملیاتی بهره گرفت، اما در مقطع پایانی بحران نیز مستقیماً وارد عمل شد تا بازدارندگی راهبردی علیه تهران را احیا کند.

۲. دولت‌های عربی خلیج فارس؛ ستون‌های سیاسی و لجستیکی

در لایه دوم از ساختار ائتلافی ایالات متحده، دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس^۳ به‌ویژه عربستان سعودی، امارات متحده عربی و بحرین، نقشی کلیدی در تأمین پشتیبانی سیاسی و لجستیکی راهبرد مهار چندسطحی ایالات متحده علیه ایران ایفا کردند. طبق گزارش اندیشکده کارنگی برای صلح بین‌المللی، این کشورها از آغاز بحران با اتخاذ مواضع هم‌راستا با ایالات متحده آمریکا، مسیرهای پروازی و پایگاه‌های هوایی خود را در اختیار نیروهای آمریکایی و رژیم صهیونیستی قرار دادند تا عملیات بازدارندگی و دفاعی به‌صورت مؤثرتر اجرا شود (Carnegie Endowment, 2025: 17–19).

اندیشکده رند (RAND, 2025) و مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CSIS, 2025) نیز تأکید می‌کنند که عربستان و امارات ضمن هماهنگی اطلاعاتی محدود، در تأمین سوخت‌گیری هوایی و پشتیبانی لجستیکی از ناوگان ائتلاف نقش داشتند؛ اقدامی که به ارتش آمریکا اجازه داد تا حملات خود را از مسیرهای امن هوایی و بدون استقرار گسترده در خاک منطقه انجام دهد.

در سطح عملیاتی، گزارش‌های العربیه (Al Arabiya, 2025) و رویترز (Reuters, 2025) حاکی از آن است که برخی از تأسیسات لجستیکی در خاک امارات، به‌ویژه پایگاه هوایی الظفره، به‌طور

¹ Operation Midnight Hammer

² Active Containment

³ GCC

موقت در اختیار نیروهای آمریکایی قرار گرفت تا در صورت گسترش درگیری، امکان واکنش سریع فراهم شود. همچنین بحرین به عنوان مقر ناوگان پنجم ایالات متحده، نقش پشتیبانی دریایی و امنیت خطوط تدارکاتی در خلیج فارس را بر عهده داشت. (U.S. Navy Report, 2025)

از منظر نظری، این هم‌پیمانی‌های تاکتیکی نه صرفاً نشانه وابستگی، بلکه بخشی از سیاست هم‌راستاسازی ادراکی^۱ و مهار غیرمستقیم تهدید از طریق شبکه متحدان است (Glaser, 1994: 53-57; Walt, 1991: 70-72). به بیان دیگر، ایالات متحده با بهره‌گیری از ظرفیت بازیگران عرب، توانست بدون ورود گسترده به میدان، هم‌زمان هم امنیت اسرائیل را تضمین کند و هم «نظم لیبرال-امنیتی» موردنظر خود را در منطقه بازتولید نماید. در مجموع، لایه خلیجی ائتلاف مهار را می‌توان ستون سیاسی و لجستیکی نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا دانست؛ ساختاری که با پیوند میان ادراک تهدید مشترک و منافع امنیتی متقابل، به تداوم بازدارندگی در برابر ایران و انسجام محور عربی-عبری انجامید.

۳. میانجی‌های منطقه‌ای و مدیریت بحران

در سومین لایه، نقش میانجی‌های منطقه‌ای - به‌ویژه قطر، عمان و عراق در مهار تنش و جلوگیری از گسترش درگیری بسیار برجسته بود. این گروه از بازیگران برخلاف دولت‌های خلیج فارس، راهبرد «موازنه گر نرم» را برگزیدند و بر میانجی‌گری دیپلماتیک و کنترل فرایندهای بحران تمرکز کردند. (Valbjørn, 2023: 48-52)

بر اساس گزارش مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی دوحه (Doha Forum, 2025: 4-6)، قطر از روز ششم جنگ کانال‌های ارتباطی مستقیمی میان تهران و ایالات متحده آمریکا فعال کرد که عمدتاً از طریق دفتر سیاسی آمریکا در دوحه و نمایندگی ایران در سفارت سوئیس هدایت می‌شد. بنا بر گزارش رویترز (Reuters, 2025)، قطر پیام غیرعلنی آمریکا درباره ضرورت پرهیز ایران از هدف قراردادن ناوهای آمریکایی را منتقل کرد.

از سوی دیگر، سلطنت عمان با تکیه بر سیاست سنتی بی‌طرفی و روابط متوازن با همه طرف‌ها، میزبان چند نشست محرمانه میان مقامات اطلاعاتی ایران و ایالات متحده در مسقط بود. اسناد منتشرشده از سوی بروکینگز (Maloney, 2025: 14-15) نشان می‌دهد که این مذاکرات که

¹ Perceptual Alignment

در روزهای دهم تا دوازدهم جنگ برگزار شد، بستر اولیه برای توافق ضمنی «توقف در برابر توقف» را فراهم کرد؛ به این معنا که ایران حملات موشکی خود به خاک اسرائیل را متوقف کند و در مقابل، آمریکا نیز از ادامه عملیات هوایی علیه تأسیسات ایرانی خودداری نماید.

بر پایه گزارش المانیتور، نقش عراق نیز عمدتاً در قالب تسهیل ارتباطات امنیتی میان نیروهای آمریکایی مستقر در عین الاسد و فرماندهی نظامی ایران در بغداد شکل گرفت. دولت سودانی در هماهنگی با سازمان ملل، مسیر پروازی امداد و انتقال غیرنظامیان را میان بصره، کویت و خوزستان باز نگه داشت تا از گسترش بحران انسانی جلوگیری شود. (Al-Monitor, 2025)

از دید نظری، رفتار این میانجی‌ها را می‌توان بر پایه مفهوم «موازنه تهدید غیرفعال»^۱ توضیح داد؛ یعنی تلاش برای جلوگیری از افزایش سطح تهدید ادراک‌شده از طریق مهار بحران، نه ائتلاف‌سازی نظامی. (Walt, 1987: 25-28; Glaser, 1994: 68-70) در نتیجه، لایه‌ی میانجی‌گری منطقه‌ای را می‌توان بازوی دیپلماتیک و نرم سیاست مهار دانست که از طریق تعاملات چندسطحی، مانع از تبدیل بحران محدود به جنگ تمام‌عیار شد. این سطح از بازیگری، نشان‌دهنده‌ی پیوند میان واقع‌گرایی تدافعی و دیپلماسی موازنه گر در سیاست خاورمیانه‌ای معاصر است؛ جایی که میانجی‌گری نه صرفاً اقدامی بشردوستانه، بلکه بخشی از معماری امنیتی چندقطبی در حال شکل‌گیری محسوب می‌شود.

در تداوم همین منطق چندسطحی تعامل و مهار، تحلیل داده‌های میدانی و اسنادی نشان داد که رفتار ایالات متحده در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه نه بر مداخله مستقیم، بلکه بر مدیریت لایه‌مند تهدید ایران از طریق ائتلاف‌های منطقه‌ای استوار بود. این رفتار در چارچوب واقع‌گرایی تدافعی و نظریه‌ی موازنه تهدید قابل تبیین است؛ بدین معنا که آمریکا با بهره‌گیری از ابزارهای غیرمستقیم، تهدید ایران را مهار و هزینه‌های درگیری را کاهش داد.

درمجموع، الگوی رفتاری آمریکا را می‌توان در قالب یک راهبرد مهار چندسطحی تبیین کرد که سه مؤلفه‌ی مکمل را در برمی‌گیرد:

¹ Freeze-for-Freeze

² Passive Balancing of Threat

جدول ۳. ساختار چندسطحی ائتلاف‌های منطقه‌ای در راهبرد مهار ایالات متحده در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

لایه ائتلافی	بازیگران کلیدی	ابزارها و اقدامات	هدف راهبردی	منطق نظری
مهار سخت	رژیم صهیونیستی، ایالات متحده	همکاری اطلاعاتی و نظامی با سستکام؛ انتقال سامانه‌های تاد و پاتریوت؛ حملات هوایی محدود	تضعیف زیرساخت‌های موشکی و هسته‌ای ایران؛ حفظ بازدارندگی دفاعی بدون جنگ تمام‌عیار	واقع‌گرایی تدافعی و ائتلاف‌سازی واکنشی
مهار نیمه‌سخت	عربستان، امارات، بحرین	پشتیبانی لجستیکی؛ هم‌سویی سیاسی با ایالات متحده آمریکا و تل‌آویو؛ استفاده از ظرفیت	تقویت موازنه تهدید جمعی علیه ایران؛ حفظ نقش نیابتی آمریکا	موازنه ادراکی جمعی
مهار نرم	قطر، عمان، اردن	میانجی‌گری، کانال‌های ارتباطی غیررسمی میان تهران و ایالات متحده آمریکا؛ کنترل بحران	جلوگیری از تشدید تقابل مستقیم؛ مدیریت بحران امنیتی	موازنه نرم و مدیریت تهدید غیرمستقیم

در نتیجه، سیاست ایالات متحده در جنگ ۱۲ روزه را می‌توان مرحله‌ای از پیوستار تاریخی مهار ایران دانست؛ الگویی که با تکیه بر ائتلاف‌های چندسطحی و موازنه تهدید، به دنبال حفظ نظم لیبرال - امنیتی آمریکا در خاورمیانه است.

نتایج و پیامدهای سیاست آمریکا در قبال جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

تحلیل یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست ایالات متحده در قبال جنگ دوازده‌روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران واجد دو سطح پیامدی کوتاه‌مدت و بلندمدت بوده است. در سطح کوتاه‌مدت، ایالات متحده آمریکا توانست با به‌کارگیری هم‌زمان ابزارهای نظامی، دیپلماتیک و رسانه‌ای، بحران را در وضعیتی کنترل‌پذیر نگه دارد و از تبدیل آن به یک تقابل تمام عیار جلوگیری کند. استقرار ناوگان‌های آمریکایی در خلیج فارس و دریای سرخ، فعال‌سازی سامانه‌های پدافندی تاد و پاتریوت در سرزمین‌های اشغالی، و هماهنگی اطلاعاتی میان پنتاگون و تل‌آویو، مجموعاً به تقویت بازدارندگی فوری رژیم صهیونیستی و کاهش احتمال واکنش گسترده‌تر ایران منجر شد (U.S. Department of Defense, 2025; RAND, 2025). از این منظر، آمریکا توانست به هدف

تاکتیکی خود یعنی مهار موقت تهدید و حفظ برتری نظامی متحدش دست یابد.

باین حال، در سطح راهبردی و بلندمدت، سیاست مزبور پیامدهایی معکوس برای جایگاه منطقه‌ای و هنجاری ایالات متحده در پی داشت. نخست، حملات مستقیم به تأسیسات هسته‌ای ایران در نطنز و فردو، هرچند باهدف بازدارندگی هسته‌ای انجام شد، اما در افکار عمومی خاورمیانه به عنوان نقض حاکمیت ملی و تداوم رویکرد مداخله‌گرایانه ایالات متحده آمریکا تلقی گردید. این امر، ضمن افزایش همبستگی در محور مقاومت، به تقویت نفوذ نرم جمهوری اسلامی در محیط پیرامونی انجامید. دوم، تلاش آمریکا برای بازسازی ائتلاف‌های منطقه‌ای علیه ایران، اگرچه در سطح دولتی موفقیت‌هایی داشت، اما در سطح اجتماعی با تردید و بی‌اعتمادی عمومی نسبت به مشروعیت سیاست‌های آمریکا مواجه شد.

از منظر نظری، رفتار آمریکا در این بحران را می‌توان نمونه‌ای از مهار موقعیتی دانست؛ یعنی نوعی مهار موقت و واکنشی که توان کنترل تهدید در بازه‌ی کوتاه‌مدت را دارد، اما فاقد سازوکارهای ساختاری برای تثبیت آن نتایج در بلندمدت است. درواقع، ایالات متحده آمریکا توانست تهدید نظامی را مدیریت کند، اما نتوانست تهدید هویتی و مشروعیتی ناشی از گفتمان انقلاب اسلامی را مهار نماید. از این رو، اثربخشی سیاست مهار آمریکا در جنگ ۱۲ روزه را باید موقتی، وابسته به موقعیت و غیر پایدار دانست.

نتیجه‌گیری

تحلیل سیاست ایالات متحده در قبال جنگ تحمیلی دوازده روزه رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که رفتار ایالات متحده آمریکا را می‌توان در چارچوبی تلفیقی از نظریه موازنه تهدید و راهبرد تداومی مهار تبیین کرد. در این چارچوب، آمریکا تهدید ایران را نه صرفاً در ظرفیت‌های مادی و نظامی آن، بلکه در ابعاد ایدئولوژیک، معنایی و هویتی آن ادراک می‌کند؛ تهدیدی که ریشه در گفتمان ضد هژمونیک و چالشگر نظم لیبرال-امنیتی غرب دارد.

از این منظر، جنگ دوازده روزه را می‌توان امتداد منطقی پیوستار تاریخی مهار ایران دانست؛ پیوستاری که از دهه ۱۹۸۰ تاکنون با استفاده از ابزارهایی چون تحریم‌های اقتصادی، بازدارندگی

¹ Situational Containment

سخت، مهار ژئوپلیتیکی، ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و روایت‌سازی رسانه‌ای دنبال شده است. در این بحران نیز راهبرد مهار با صورت‌بندی چندسطحی بازتولید شد. همکاری اطلاعاتی و عملیاتی با رژیم صهیونیستی، تقویت نقش عربستان و امارات در موازنه پیرامونی، و بهره‌گیری از میانجیگری قطر و عمان، نشان داد که ایالات متحده آمریکا تلاش می‌کند نفوذ ایران و گفتمان مقاومت را در سطحی کنترل‌پذیر نگاه دارد، بدون آنکه وارد جنگ مستقیم شود.

با این حال، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این سیاست بیش از آنکه کارکردی ساختاری داشته باشد، ماهیتی موقعیتی و کوتاه‌مدت دارد. اگرچه آمریکا توانست در کوتاه‌مدت از تشدید بحران جلوگیری کند و برتری نظامی متحدش را حفظ نماید، اما در بلندمدت پیامدهایی معکوس برای جایگاه منطقه‌ای و مشروعیت هنجاری خود رقم زد؛ از جمله افزایش انسجام محور مقاومت، تقویت نفوذ نرم ایران، و افزایش تردید اجتماعی نسبت به رویکرد مداخله‌گرایانه ایالات متحده آمریکا؛ بنابراین، راهبرد مهار آمریکا را باید موفق در بُعد تاکتیکی و ناکارآمد در بُعد راهبردی دانست.

از منظر تحلیلی نیز سیاست مهار آمریکا دارای کارکردی دوگانه است: در کوتاه‌مدت به حفظ ثبات نسبی نظم غرب محور کمک می‌کند، اما در بلندمدت زمینه بازتولید گفتمان ضد هژمونیک ایران و تقویت الگوی مقاومت فراملی را فراهم می‌آورد. این وضعیت نشان می‌دهد که تهدید ایران برای ایالات متحده ماهیتی چندبعدی دارد و ریشه آن بیش از حوزه مادی، در ساحت هویتی و تمدنی است.

در نهایت، استمرار راهبرد مهار در محیط متحول خاورمیانه با نوعی پارادوکس راهبردی مواجه است. این سیاست در سطح ظاهری برای مهار تهدید طراحی شده، اما در عمل به افزایش عمق راهبردی و تقویت مشروعیت گفتمان مقاومت منجر می‌شود. به عبارت دیگر، ایالات متحده در چرخه‌ای از موازنه تهدید هویتی گرفتار شده است که بازتعریف نظم امنیتی منطقه را به سوی الگوهای چندقطبی و غیر لیبرال سوق می‌دهد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تبیین پویایی‌های امنیتی خاورمیانه بدون توجه به ابعاد معنایی و گفتمانی سیاست خارجی ایالات متحده، تصویری ناقص و تقلیل‌گرایانه ارائه خواهد کرد؛ موضوعی که می‌تواند مبنای پژوهش‌های آینده درباره نقش هویت و ادراک تهدید در معماری امنیتی جدید منطقه قرار گیرد.

منابع

- تابع افشار، ساناز، برزگر، کیهان؛ سجادی‌پور، سید محمدکاظم؛ عراقچی، سیدعباس (۱۳۹۷). نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا (با تمرکز بر مذاکرات هسته‌ای ایران و ۱+۵). پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۸(۲۹)، ۷-۳۲.
- جوانشیری، امیرصدرا و بصیری، محمدعلی (۱۳۹۸). مقایسه نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوران باراک اوباما و دونالد ترامپ. مطالعات بین‌المللی، ۱۵(۶۱)، ۷۴-۴۵.
- Abdo, G. (2002). *No God but God: Egypt and the triumph of Islam*. Oxford University Press.
- Al Arabiya. (2025, February 12). *Middle East reacts to rising Iran-Israel tensions*. Al Arabiya News.
- Al-Monitor. (2025, March 20). *Iraq seeks to mediate as Iran-Israel tensions escalate*.
- Byman, D. (2008). *The five front war: The better way to fight global jihad*. Wiley.
- Carnegie Endowment for International Peace. (2025). *Gulf states' strategic behavior during the Iran-Israel escalation*, Carnegie Endowment.
- CSIS. (2023). *Iran's regional posture and evolving deterrence architecture*. Center for Strategic and International Studies.
- CSIS. (2025). *CSIS satellite imagery analysis reveals possible signs of renewed nuclear activity in Iran*. <https://www.csis.org/analysis/csis-satellite-imagery-analysis-reveals-possible-signs-renewed-nuclear-activity-iran>
- Doha Forum. (2025). *Backchannel diplomacy during the 12-day conflict*. Doha International Dialogue Center.
- Eisenstadt, M. (2016). *The strategic culture of the Islamic Republic of Iran: Operational and policy implications*. Washington Institute for Near East Policy.
- Gause, F. G. (2010). *The international relations of the Persian Gulf*. Cambridge University Press.
- Glaser, C. L. (1994). Realists as optimists: Cooperation as self-help. *International Security*, 19(3)
- Halliday, F. (2005). *The Middle East in international relations: Power, politics and ideology*. Cambridge University Press.
- Hinnebusch, R. (2015). *The international politics of the Middle East* (3rd ed.). Manchester University Press.
- Hunter, S. T. (2010). *Iran's foreign policy in the post-Soviet era: Resisting the new international order*. Praeger.

- IISS. (2025). *Middle East strategic assessment: Missile and air campaigns*. IISS Military Balance Papers.
- Indyk, M. (2015). *Innocent abroad: An intimate account of American diplomacy in the Middle East*, Vintage Books.
- Indyk, M., Malley, R., & Parker, S. (2019). *U.S. policy toward the Middle East: Strategic realignment or drift?* Brookings Institution Press.
- Katzman, K. (2022). *Iran's foreign and defense policies*. Congressional Research Service.
- Keddie, N. R. (2006). *Modern Iran: Roots and results of revolution*. Yale University Press.
- Kennan, G. F. (1947). The sources of Soviet conduct. *Foreign Affairs*, 25(4).
- Leverett, F. (2013). *Going to Tehran: Why America must accept the Islamic Republic*. - Metropolitan Books.
- Litwak, R. (2000). *Rogue states and U.S. foreign policy: Containment after the Cold War*. Woodrow Wilson Center Press.
- Lynch, M. (2016). *The new Arab wars: Uprisings and anarchy in the Middle East*. PublicAffairs.
- Mearsheimer, J. J., & Walt, S. M. (2007). *The Israel lobby and U.S. foreign policy*. Farrar, Straus and Giroux.
- Maloney, S. (2025, January 9). *What Iran's regional escalation means for U.S. policy*. Brookings Institution. <https://www.brookings.edu/articles/what-irans-regional-escalation-means-for-u-s-policy/>
- Nasr, V. (2013). *The dispensable nation: American foreign policy in retreat*. Doubleday.
- NBC News. (2025). *U.S.-Israel coordinated strikes on Iranian nuclear infrastructure* NBC News Investigations.
- Nonneman, G. (2005). *Analyzing Middle East foreign policies*. Routledge.
- Oren, M. B. (2007). *Power, faith, and fantasy: America in the Middle East, 1776 to the present*. W.W. Norton.
- Parsi, T. (2007). *Treacherous alliance: The secret dealings of Israel, Iran, and the United States*. Yale University Press.
- RAND Corporation. (2025, June 14). *The Israel-Iran conflict: Q&A with RAND experts*. <https://www.rand.org/pubs/commentary/2025/06/the-israel-iran-conflict-qa-with-rand-experts.html>
- Reuters. (2025). *Netanyahu says Israel and U.S. are determined to thwart Iran*.
- Reuters. (2025). *Gulf states weigh risk as Iran-Israel tensions escalate*.
- Reuters. (2025). *U.S. says Israel has right to defend itself amid rising tensions with Iran*.

- Reuters. (2025). *U.S.-Israel intelligence cooperation expands as Iran's nuclear program advances*.
- Saikal, A. (2019). *Iran rising: The survival and future of the Islamic Republic*. Princeton University Press.
- U.S. Department of Defense. (2025). Annual report on military and security developments involving Iran. DoD Publications.
- U.S. Department of the Treasury. (2025). *Sanctions related to Iran's missile and UAV programs*. Press Office
- U.S. Navy. (2025). Fifth Fleet Enters Sustained Combat Operations on March 17, 2025, Amid Iranian Threat and Overwhelming Lethal Force.
- Valbjørn, M. (2023). *Soft balancing and Middle Eastern diplomatic practices*, Oxford University Press.
- Walt, S. M. (1987). *The origins of alliances*, Cornell University Press.
- Walt, S. M. (1990). The renaissance of security studies. *International Studies Quarterly*, 35(2).
- Walt, S. M. (1991). Alliance formation and the balance of world power. *International Security*, 9(4).
- Walt, S. M. (2010). Balancing Threat: The United States and the Middle East. *Yale Journal of International Affairs*.